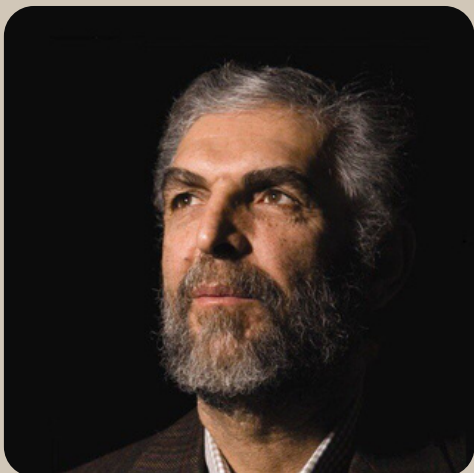




گفتگو با استاد حکمت اله ملاصالحی

استاد تمام دانشگاه تهران، عضو بنیاد حکمت اسلامی صدرا،
عضو هیئت امنای بنیاد ایران‌شناسی

مصاحبه کنندگان: امیر عباس خلیل‌پور، آرتیسم بختیاروند

استاد حکمت اله ملاصالحی در سال ۱۳۳۱ در روستای گوران از توابع شهرستان طالقان زاده شدند. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در طالقان و تهران سپری کردند و در سال ۱۳۴۹ موفق به دریافت دیپلم ادبی از دبیرستان پهلوی تهران شدند. در همان سال در کنکور سراسری شرکت کردند و در سال ۱۳۵۳ در رشته باستان‌شناسی و هنر از دانشگاه تهران لیسانس گرفتند. در سال ۱۳۵۴ با تشویق و یاری مهرداد بهار، سیمین دانشور و یوسف مجیدزاده به یونان رفتند و در سال ۱۳۶۴ موفق به دریافت دکتری باستان‌شناسی و تاریخ با درجه عالی از دانشکده فلسفه دانشگاه آتن شدند. «تحلیلی بر مرگ در تمدن مینوسی - مسینی بر مبنای شواهد باستان‌شناختی» عنوان پایان‌نامه دکتری ایشان است.

استاد ملاصالحی پس از دریافت درجه دکتری، چند ترم در دانشگاه‌های آتن و سالونیک دعوت به ارائه سخنرانی‌های ترمی شد و به موازات آن، دو سال نیز در رایزنی فرهنگی ایران در آتن به تدریس پرداخت و سپس برای ادامه مطالعات و تحصیل در مقطع پسادکتری باستان‌شناسی به لندن رفتند. وی پس از یک سال اقامت در لندن، از سوی دانشگاه تهران برای تدریس به ایران دعوت شد. ملاصالحی در سال‌های پایانی دهه شصت به ایران آمد و ضمن تدریس و همکاری علمی و عملی با گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران در مطالعات میدانی دشت قزوین، به ریاست مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران انتخاب شدند.

در دهه هفتاد همکاری چند سویه خود را با شورای برنامه‌ریزی دانشکده هنر دانشگاه شاهد و همچنین حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی و دانشگاه تربیت مدرس ادامه داد و در دهه هشتاد به همکاری با بخش واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی پرداختند.

همکاری با بنیاد حکمت اسلامی صدرا، مشاور عالی بنیاد سینمایی فارابی، عضو هیئت تحریریه مجله‌های علمی و پژوهشی «مطالعات باستان‌شناسی» دانشگاه تهران و «پیام باستان‌شناس» دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر و «فصلنامه نگره» دانشکده هنر دانشگاه شاهد؛ سردبیری مجله‌های «باستان‌شناسی و مطالعات میان‌رشته‌ای» دانشگاه تهران و جهاد دانشگاهی، فصلنامه «بهارستان هنر» کتابخانه مجلس شورای اسلامی، فصلنامه «مطالعات ایران‌شناسی» و «مطالعات خلیج فارس» و دوفصلنامه مطالعات موزه ای «زرین فام»؛ عضو هیئت امنای بنیاد ایران‌شناسی با حکم رئیس‌جمهوری از سال ۱۳۹۲؛ نگارش مقاله برگزیده دومین و ششمین جشنواره مطبوعات در سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۷، ریاست پژوهشکده اندیشه و هنر اسلامی حوزه هنری در سال ۱۳۷۳ و عضویت در شورای موزه‌های دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۴ از دیگر فعالیت‌های فرهنگی و مدیریتی ایشان به‌شمار می‌روند.



-استاد عزیز و نور چشم ما، بسیار مفتخریم که دعوت ما را پذیرفتید و خرسندیم که همزمان با شما در یک برهه تاریخی زندگی می‌کنیم.

من هم خشنودم و خرسند که به دعوت مهرانگیزتان گرم و صمیمانه پاسخ می‌گویم و توفیق دست داده است چهره به چهره با شما به گفتگو بنشینم.

-ممکن است بفرمایید برای اولین بار چگونه به باستان‌شناسی علاقمند شدید؟ چه چیز شما را ترغیب کرد این رشته را ادامه دهید.

علاقه‌ها و کشش‌های ما نقش بسیار تعیین کننده در زندگی ما دارند. اما و صد اما! چه کسی می‌داند در لایه‌ها و زیرلایه‌ها و نهان‌گاه‌های هستی ما چه خبر است و چه کشش‌ها و چشش‌هایی آشیانه دارند که هر بار سربرمی‌کشند و ما را به‌سوی این تصمیم و آن گزینش و این علاقه و آن سلیقه و این پسند و آن ناپسند می‌رانند و می‌کشانند و می‌برند! تحلیل روان و رفتارشناسانه فرویدی این است که زورق رفتارهای ما و ضمیر خودآگاه و من (ego) ما روی اقیانوس امواجی که ناخودآگاه ما به‌پامی‌کند؛ دم به دم به این سو و آن سو رانده و کشانده می‌شود. دانشمندان و متخصصان ژن و مخ و مغز و اعصاب روزگار ما تحلیل‌ها و نظرات دیگری دارند. نظام‌های دانایی و عرفانی و اشرافی و سنت‌ها و آموزه‌های دینی هم سخن‌های دیگری داشته و همچنان دارند. به‌صراحت عرض می‌شود که هیچ پاسخ دقیق و صریح و شفاف به سؤال‌تان که بسیار مهم هم است نمی‌توان داد. اگر صراحتی در سخنم هست این است که پاسخ صریح و دقیق و شفاف نمی‌شود به سؤال‌تان داد. با این همه سؤال‌تان را بی‌پاسخ رها نمی‌کنم. از سال‌های نوجوانی نوعی کشش به‌سوی شعر و ادبیات و تاریخ در جانم بود. با ریاضیات میانه خوشی نداشتم. از حساب و اعداد و ارقام گریزان بودم و همچنان گریزانم.

با گرایش ادبی پس از قبولی در آزمون سراسری، در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران پذیرفته شدم. پس از گذراندن چهل واحد درسی که عمومی بود و در سال نخست در دو ترم آموزش داده می‌شد؛ در رشته باستان‌شناسی که رشته مهد یا اصلی بود و زبان‌شناسی که کهاد و فرعی بود نام نوشتم و ثبت‌نام کردم. آشنایی با آموزگاران صاحب‌نام و صاحب‌نظر و تلمذ در محضرشان، کشش و علاقه و اشتیاق به رشته‌ها و دانش‌های انسانی به‌ویژه دانش‌های باستان‌شناسی و زبان‌شناسی و انسانی و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و تاریخ و فلسفه و ادبیات را در جان من بیش از پیش حساس‌تر و جذاب‌تر و دلربا‌تر کرد. آن ترغیب و اشتیاق و علاقمندی سال‌های دانشجویی اینک که دهه هفتم عمر را از سرمی‌گذرانم به همه شاخه‌ها و ساقه‌های درخت گشن و تناور رشته‌ها و دانش‌های انسانی و همه رشته‌ها و دانش‌ها و سپهرهای شناخت مرتبط به علوم انسانی همچنان در ذهن و اندیشه‌ام هست و سنبه‌اش همچنان پر زور و پرقوت است. در زندگی فکری و علمی‌ام، جایگاه باستان‌شناسی هم به‌مثابه رشته و دانشی نوپدید و یا به مفهوم جامع و اخیراً رایج‌تر ملغمه‌ای از "علوم باستان‌شناختی" در دنیای مدرن همچنان برابرم ویژه است و با دقت و مراقبت خیزش‌ها و ریزش‌ها و تحولات نظری و کاوش‌های میدانی و کشف‌هایی که پی به پی در درون و بیرونش اتفاق افتاده است و می‌افتد؛ دنبال می‌کنم. باستان‌شناسی و یا به مفهوم کلی و کلان و جامع آن "آرکئولوژی" که وام ستانده شده از واژه مرکب و ریشه واژه باستانی هلنی است؛ بیش از یک رشته و دانش یا ملغمه‌ای از علوم باستان‌شناختی است.





این دانش یا شناخت "آرخه" و "لوگوس" یعنی اندیشیدن و شناخت ورزیدن درباره خاستگاه و خرد و منطق و معنا و حقیقت و غایت "چیزها"، واقعیت‌ها و پدیدارهای عالم، هستی و نیستی جهانی که در آن زیسته‌ایم، تاریخ و سرگذشتی را که از سرگذرانده‌ایم، همیشه مسئله ذهن و فکر و عقل و آگاهی و فهم و وهم انسان بوده است. در نظام دانایی دوره جدید در چهره‌ای دیگر و با سبک و سیاقی دیگر و با رویکرد و رجوعی دیگر و قیامت بازخوانی‌های دیگر که صبغه و سیاق علمی به‌ویژه علم مدرن تجربی بر آن چیره است و سروری می‌کند؛ بر صحنه آمده است. اتفاقاً رویکرد و نگاه آرکئولوژیک و موزه‌ای و موزه‌شناسانه هم بر نظام دانایی و علم و اندیشه جدید غالب است و سروری می‌کند، هم بر نظام‌های ارزشی روزگار ما غلبه دارد. دانش باستان‌شناختی چونان رشته و دانشی جهانی، وجهی و سویه‌ای از رویکرد آرکئولوژیک انسان روزگار ما به "آرخه" و "لوگوس" است. آرخه و لوگوس‌های مفقود (lost arche, lost logoi) البته و صد البته در روشنگاه "آرخه" و "لوگوس" مدرنیته که مدارش انسان است و تاریخ او چونان هستنده‌ای تاریخمند.

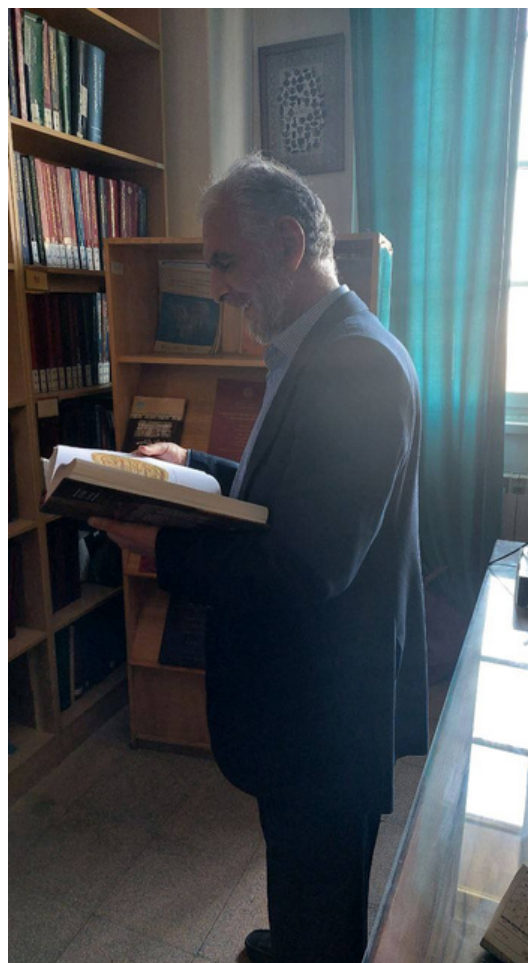
دانش باستان‌شناسی چونان رشته و دانشی نوپدید و یا چونان ملغمه‌ای از علوم باستان‌شناختی و کشف باستان‌شناختی تاریخ و انواع تاریخ نگاری‌های باستان‌شناختی (Archaeological history) در بستر و در روشنگاه و در ذیل "آرخه" و "لوگوس" مدرنیته و نظام دانایی و ارزشی و اندیشه تاریخی انسان مدرن فهمیده و تعریف می‌شود. یونانیان باستان که واژه آرکئولوژی (Ἀρχαιολογία, Αρχαιολογία) را وضع کرده بودند و ابداع آنها بود؛ چیزی از دانش آرکئولوژی یا باستان‌شناسی و رویکردهای آرکئولوژیک یا باستان‌شناختی را به مفهوم مدرن نمی‌شناختند. واژه مرکب هلنی آرکئولوژی هم به‌لحاظ مفهومی، هم بار معنایی عمیقی را که بر شانه گرفته است از مفهوم مرکب واژه دیگر هلنی یعنی فلسفه هم فلسفی‌تر است. ملاحظه می‌کنید که اشتیاقم به رشته و دانش باستان‌شناسی لقلقه زبان نیست و عمیق‌تر از این‌هاست.



- استاد عزیز لطفاً بفرمایید چه کاری را در زمینه علمی مایل بودید انجام دهید اما موفق به انجام آن نشدید؟

قطار زندگی ما آدمیان روی ریل‌هایی که همیشه درست و دقیق طراحی و مهندسی شده‌اند حرکت نمی‌کند. حتی تمثیل قطار به زندگی هم چندان، تمثیل مناسبی نیست. زندگی ما نه برکه است و نه بستری آرام. گاه تا خرخره پر و آنباشته از مشغله‌های روزینه و روزمره می‌شود. گاه مشغله‌ها فشارشان بر شانه ستون فقرات تن و جانمان چنان سنگین بوده است که از سر به پایمان افکنده‌اند. گاه هم کوره راه‌ها و کوره پیچ‌ها و پرتگاه‌های پیش رو آنچنان خطرناک و خطرخیز بوده‌اند که تمام طرح‌ها و برنامه‌های از پیش ریخته و مهندسی شده ما را به تعلیق افکنده و یا متوقف کرده‌اند و یا آن که در مسیری پیش‌بینی‌ناپذیر و دور از انتظار افکنده‌اند. هیچ یک از ما جزیره‌ای در دریای زندگی و زیست جهانی که در آن زاده شده‌ایم، نیستیم. تن و جان و رگ و پی ما هستی حیات ما، روان و رفتارهای ما، اندیشه‌ها و باورهای ما، سلايق و علايق ما، کشش‌ها و جشش‌های هر روز ما با کیهانی از رابطه‌ها و نسبت‌ها و مناسبات ریز و درشت و داد و ستدهای گسترده درهم تنیده است و گره در گره به هم پیوسته است.





از همان سال‌های کودکی تنی شکننده و آسیب‌پذیر داشته‌ام و جانی پرشور و حساس و عاطفه‌بیز. بخت با من یار بوده است هم زندگی آرام و عاطفی و اسطوره‌ای مائوس و هم‌نوا با طبیعت روستایی را تجربه کنم هم زندگی شهری را، هم در میهن، هم در کشورهای دیگر را. یک زندگی پر از فراز و فرودهای فکری و علمی و گاه غنی و گرانبار از تجربه‌های ژرف و رنجان وجودی تا مرز بودن و نبودن، تا مرز زندگی و مرگ. عمیقاً بر این باورم که هیچ‌بودنی رنجان‌تر از انسان بودن نیست. عمیقاً بر این باورم که تاریخ انسان تاریخ رنجان و غم‌انگیز است. پر و انباشته از رنج انسان‌ها. عمیقاً بر این نظرم که هیچ‌بودنی در جهان رنجان‌تر و غم‌انگیزتر از رنج انسان بودن نیست. تراژدی‌های عهد باستان یونان هم همین را به ما می‌گویند. اسطوره گیلگمش هم همین را به ما می‌گوید، بودا هم همین را به ما می‌گوید. اما اینها همه‌ی سویه‌ها و لایه‌ها و زیرلایه‌های هزارتو و تو بر توی حقیقت زندگی و حضور انسان را در جهان بیان و آشکار نمی‌کنند. حضور انسان در جهان شکوهمند و پر از والایی و زیبایی هم هست. به‌ویژه در آن لحظه‌های مرزی و سرنوشت‌ساز و تعیین کننده که همه شواهد و همه قرائن و همه داده‌ها، رویاروی امید ما،

ایمان ما، دلیری، بردباری و پایمردی ما، استواری و قوّت اخلاق نیکورزی ما، نیکخواهی و نیک‌منشی و نیک‌اندیشی ما، منش و کنش نیک ما، در آوردگاه زندگی ایستاده‌اند و صف آراسته‌اند و گواهی داده‌اند؛ وقتی با قامتی استوار، در میانه میدان مانده‌ایم و گامی واپس ننهادیم؛ آنجا معجزه دلیری و پایداری خود را چشیده‌ایم و بر همه دشواری‌ها فراز آمده‌ایم. آن لحظه، لحظه‌ی پرشکوه و زیبا و والا و عمیقاً اصیل و راستین و سرورانگیز و فرحناک زندگی ما است. این درخشش‌ها و برق‌ها و بارقه‌های اندک و صاعقه‌وار و مرزی زندگی، به‌غایت شکوهمند است و زیبا و فرحناک. لحظه‌هایی که احساس کرده‌ایم؛ درخت گشن و تناور رنج‌هایی که کشیده و چشیده‌ایم، به بار نشسته است و بار می‌ریزد.

موفقیت‌های روزینه و سطحی و لذت‌های روزمره که تجربه زیسته جمعیت غالب جامعه جهان بشری‌ست و قاعده هرم جمعیتی میلیاردری سیاره ما را شامل می‌شوند؛ به‌رغم شور و نشاط و تلخکامی‌های آمیخته با حلاوتشان هیچگاه برایم قانع کننده نبوده و سرم را گرم نمی‌کرده‌اند. این سخن نغز و ژرف و دلنشین حافظ با تجربه‌های زیسته و زندگی من که اینک دهه هفتمش را از سر می‌گذرانم، هم‌ساز و هم‌نوا تر بوده است:

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمودم
آنقدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

کتاب‌های تخصصی و غیرتخصصی مورد علاقه شما چیست؟

در سال‌های دانشجویی زیر سقف بلند دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و همچنین سال‌های تحصیل زیر سقف بلند دانشکده فلسفه دانشگاه آتن، جستن و یافتن و خواندن کتاب‌ها و نشریات مفید و آموزنده لحظه‌های شیرین زندگی‌م بوده است و همچنان نیز در این مسیر گام برمی‌گیرم. کتاب‌ها و مجله‌های مفید و آموزنده را در سپهر علوم انسانی و دیگر رشته‌های مرتبط با این علوم به‌ویژه دانش باستان‌شناسی و مبادی و مبانی فلسفی و معرفت‌شناختی و نظری آن که عمرم را به پایشان هزینه کرده‌ام، همچنان با دقت و مراقبت پیگیرم و دنبال می‌کنم. در قیامت بازخوانی‌های عظیم و بی‌سابقه و نفسگیری که در روزگار ما درباره انسان و تاریخ و پیشینه تاریخی و عقبه فرهنگی و سابقه مدنی و معنوی‌اش رخ داده است؛ همچنان ره می‌سپارم و همچنان با توجه و تفتن و اعتنای جدی، رخدادها و تحولات روزگاری که به‌طور مقدر در آغوشش زاده و افکنده شده‌ام، را دنبال می‌کنم.

از نظر شما چه نقص‌هایی در سیستم آموزشی باستان‌شناسی وجود دارد؟

در پسینه و پشت دانش نوپدید باستان‌شناسی و کشف باستان‌شناختی تاریخ و رویکردها و قیامت بازخوانی‌های دامن‌گستر و همه‌گیر باستان‌شناختی در دوره جدید، انسان و اندیشه تاریخی و فکر و فلسفه و مبادی (آرخه) و مبانی (لوگوس) و نظام ارزشی است که ما نمی‌شناسیمش. نتوانسته‌ایم با آن نسبت برقرار کنیم. مادام که چنین ناتوانی و ناکامی ادامه دارد؛ همچنان شناخت ما از باستان‌شناسی و نحوه آموزش باستان‌شناسی در دانشگاه‌های ما با کاستی‌های جدی، دست در گریبان خواهد بود و خواهد ماند. ما علم بی‌فلسفه، بی‌مبادی و بی‌مبانی نداریم. باستان‌شناسی را هم نمی‌توان از چنین قاعده مستثنی کرد. چنان که در پیش گفته آمد در پسینه و پشت برآمدن دانش باستان‌شناسی و رویکردهای باستان‌شناختی به تاریخ و عقبه تاریخی و سابقه فکری و فرهنگی و پیشینه مدنی و معنوی جامعه و جهان بشری ما یک جهان فکر و فلسفه است و یک جهان مبادی و مبانی. جایگاه اینها همه در نحوه آموزش باستان‌شناسی در دانشگاه‌های ما خالیست. البته تلاش‌های نیکویی طی دهه‌های اخیر در دانشگاه تهران و متعاقباً در دانشگاه شهید بهشتی آغاز شده است که امیدوار کننده بوده است. دانش باستان‌شناسی یا به مفهوم رایج روز علوم باستان‌شناختی، علوم میان رشته‌ای محسوب می‌شوند. با همه علوم و رشته‌های دیگر از هر نظر و هر سو مرتبط و در داد و ستد هستند. با آموختن باستان‌شناسی به تنهایی نمی‌توان باستان‌شناس شد. اگر هم بتوان شد نمی‌توان باستان‌شناس خوب شد. باستان‌شناسی را در نسبت تنگاتنگ با رشته‌ها و دانش‌ها و یا علوم دیگر می‌باید آموخت. فلسفه، منطق، شناخت‌شناسی، تاریخ، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، جغرافیا، زیست و زیست‌بوم‌شناسی و ... را هم باید در حد و اندازه مبادی و مبانی فراگرفت و آموخت و دانست. عدم آشنایی مبانی با این رشته‌ها و دانش‌ها و علوم رایج روز، یعنی کاستی، یعنی نقص و ناکامی از شناخت و فهم و تعریف درست از باستان‌شناسی. دانش باستان‌شناسی یا علوم باستان‌شناختی پیچیده است. بسیار هم پیچیده است. مشاهده و مطالعه و وصف یک ماده طبیعی، یک تکه سنگ رها شده در طبیعت آنقدر پیچیده و دشوار نیست که وقتی همین تکه سنگ می‌شود ابزار سنگی، می‌شود سنگ ابزار، می‌شود فرهنگ مادی، می‌شود ماده‌ی تاریخ و فرهنگ و جامعه و جهان بشری ما، می‌شود اثر مؤثران غایب، می‌شود نشانه‌ای که فراخوانده شده است، به‌مدد و به‌وساطت آن معناهای مستور و مفقود و غایبی کشف‌المحجوب شود. "تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل". وقتی گفته می‌شود دانش باستان‌شناسی یا علوم باستان‌شناسی پیچیده است؛ هیچ مداهنه‌ای در میان نیست. به‌راستی و درستی علوم باستان‌شناختی پیچیده است و پیچیده‌اند. شاید بتوان گفت پیچیده‌تر از بسیاری از علوم دیگر روزگار ما. یک باستان‌دانی داریم یک باستان‌شناسی. باستان‌دان شدن آنقدر دشوار نیست اما باستان‌شناس شدن دشوار است. ثقب زدن و ورود به لایه‌های نهان و پنهان مدارک و شواهد مادی و داده‌های ناقص و معیوب و مثله و متفرق و الکن باستان‌شناسی که مفقود و مدفون هستند و مؤثران و عاملان و فاعلان انسانی و ناانسانی و زنجیره‌ای از علت‌ها و دلیل‌هایشان غایب، کاریست کارستان. باستان‌شناسان واقعی غواصان "بوده‌های مفقود" هستند و این کار هرکسی نیست و کاریست کارستان و عقل و هوش و فهمی ژرف‌کاو و ژرف‌بین و ژرف‌یاب می‌طلبد.





-قوانین و رهنمودهای اخلاقی که باستان‌شناسان باید رعایت کنند از نظر شما چیست؟
 انسان هستنده‌ای اخلاقی است. اخلاق را از جامعه و جهان بشری حذف کنید، سنگ بر سنگ نمی‌ماند. ممکن است بگویید این تالی مقدمه و ادعای پیشین را نقض می‌کند. جهان بشری ما چنین جهانیست پر از تناقض‌ها و تضادها. چون می‌دانیم چنین است می‌کوشیم از تناقض‌ها و تقابل‌ها و تضادها بکاهیم و کفه ترازوی هم‌زیستی در صلح و آرامش و امنیت و آشتی و نوع‌دوستی را سنگین‌تر کنیم. سنگین‌تر کنیم که بتوانیم اخلاقی‌تر زندگی کنیم. اندیشه و دانش و دانستن و عقل و هوش و هنر و فن و مهارت و فناوری تهی از اخلاق همان است و تیغ در کف زندگی مست همان. معضل خطرناک و خطرخیزی که اینک جامعه و جهان ما با آن دست در گریبان است و دست و پنجه می‌فشارد.

هسته ستر و سخت دانش باستان‌شناسی شناخت انسان است. گم‌شده باستان‌شناس انسان است و چگونگی فرایند و مراحل برآمدن انسان، روی پوسته نازک و ظریف و شکننده غبار کیهانی زمین افکنده در میان صدها و صدها میلیارد غبار کیهانی دیگر. هر تلاشی به‌سوی و به‌مقصد شناخت انسان شریف است. اخلاق و زیست اخلاقی در آن مستتر و نهاده است. باستان‌شناسی علم نام و نان و جاه نیست. آنها که از جام‌های شکسته دانش باستان‌شناسی نام و نان می‌جویند و در طلب نام و نان و جاه عمر هزینه می‌کنند؛ به بی‌راهه می‌روند.

همه رشته‌ها و دانش‌ها و علوم انسانی و اجتماعی و روان و رفتارشناسی در برابر تحریف‌های ما، نظام‌های ارزشی ما، ایدئولوژی‌های رایج روز ما، حساسیت‌های قومی و ملی و سوگیری‌های سیاسی ما، آسیب‌پذیر هستند. نقش اخلاق را به معنی ااعم و اخلاق حرفه‌ای را به معنی الاخص می‌توان و می‌باید جدی گرفت و جدی در برنامه‌های آموزشی و پژوهشی این رشته‌ها و دانش‌ها از جمله دانش یا علوم باستان‌شناختی گنجانند و تدریس کرد و به دانشجویان آموزش داد. آگاهی درست، اخلاق و زیست اخلاقی، پایبندی به قانون و التزام به حقوق شهروندی شهروندان هر کدامشان ضلعی از اضلاع مثلث زیست جهان بشری ما هستند که حذف هرکدامشان فروغلتیدن در پرتگاه تاریخ است!



-باستان‌شناسی از نظر شما چیست؟

پاسخ سؤالتان را هرآنچه در پیش گفته آمد داده‌ام. هرآنچه در سال‌های گذشته نوشته‌ام نیز همه یکسر پاسخند به سؤال مهم و کلیدی شما. فشرده و کوتاه، تعریف فوری و دم دستی‌ام از باستان‌شناسی چونان دانش و یا ملغمه‌ای از علوم شناخت انسان چنین است:

علوم باستان‌شناختی، علمی هستند که به‌وساطت و به‌مدد آثار به‌جای مانده از انسان و مرتبط با انسان در روزگاران گذشته، روشمندانه می‌کوشند و می‌جویند و می‌خواهند بدانند و بشناسند و بفهمند بر انسان چه گذشته است؟ و هرآنچه به‌گمان و به حدس و فرض رخ داده است، چگونه رخ داده است؟ و چرا آنگونه رخ داده است و نه به‌نحوی دیگر و فاعلان و عاملان رخدادها کیان بوده‌اند؟

استاد عزیزتر از جان، چنانچه از گفتگوی شما برداشت کردم باستان‌شناسی دیدگاه و دریچه‌ای برای کشف ابعاد پنهان بین انسان و مادیت فرهنگی و جهان پیرامون آدمی است. آیا این دیدگاه زمان می‌شناسد؟

دو سؤال هوشمندانتان را ادغام می‌کنم و فشرده و کوتاه یکجا پاسخ می‌دهم و در یک کاسه می‌ریزم. دوسده و نیم اندکی بیش یا کم از برآمدن و به صحنه آمدن دانش نوپدید باستان‌شناسی در مزرعه‌های رنگارنگ و پرقوت و حاصلخیز و خوشه بار و خوشه ریز دیگررفته‌ها و دانش‌ها و یا علوم روزگارما می‌گذرد.

در تراز و ترازوی زمان تاریخی برای تاریخ یک رشته و دانش دو سده و نیم زمان بلندی نیست. دانش باستان‌شناسی در همین زمان نسبتاً کوتاه مرزها و جغرافیای قاره ای جامعه و جهان ما را در نوردیده است و چونان دانشی جهانی و دانشگاهی، زیر سقف بسیاری از موسسات علمی و پژوهشی و آموزشی و دانشگاه‌های دنیای مدرن با برنامه‌های علمی و پژوهشی و سرفصل‌ها و واحدهای درسی ویژه خود تدریس می‌شود.

شماردانشجویان و دانش‌آموختگان و فارغ‌التحصیلان رشته و دانش باستان‌شناسی که هر سال وارد بازار کار می‌شوند؛ نه تنها کم نیستند که پرشمارند.

دانشی بسیار جذاب و دلربا برای انسان تاریخ‌اندیش و تاریخ‌مدار روزگارما و داروی تسکین بخش برای جامعه‌ها و جمعیت‌های سرگشته و هویت‌کاو و هویت‌خواه و هویت‌طلب و تشنه اطلاعات و باده‌های نوبه نو دانش و دانایی روزگارما.

اتفاقاً دانش باستان‌شناسی در قیاس با بسیاری از رشته‌ها و دانش‌های هم‌تبارش دست و دامنش پر از کشف منابع و ماده‌های نو شناخت بوده است. منابع و ماده‌های نو شناخت پیشینه تاریخی و عقبه و فرهنگی و سابقه اجتماعی انسان چونان هستنده‌ای تاریخی و تاریخ‌مند. هستنده‌ای که روی پوسته نازک و ظریف غبار کیهانی سیاره زمین توانسته است جغرافیای تاریخی خود را بنیاد نهد و بپا کند و بپا دارد. کشف و دستیابی به منابع و ماده‌های شناخت جدید؛ خواه و ناخواه، خواسته و ناخواسته در هرجا و هر زمان در جامعه و جهان بشری ما و در میدان عمل و مقام نظر هر رشته و دانشی اتفاق افتاده است، ذهن، و فکر و عقل و هوش و آگاهی و فهم ما را بسوی کنج‌کاو‌های جدید، بسوی طرح مسئله‌ها و معماهای جدید، بسوی پیش‌فرض‌ها و فرضیه‌های جدید بسوی مدد جستن از راهکارها و روش‌های جدید. بسوی نقد و سنجشگری و غربالگری و تجدید نظر در روش‌ها و راهکارها و رویکردهای پیشین، بسوی در انداختن طرح رویکردها و گشودن افق‌های جدید رانده و کشانده است. دراین میان دانش باستان‌شناسی تاریخش از رشته‌ها و دانش‌های دیگر اگر نگوئیم از همه رشته‌ها و دانش‌های دیگر پرفراز و فرودتر و پرقبض و بسط‌تر بوده است؛ بی تردید و بی اغراق بسیار پرتحرک و تموج و بسیار پرفراز و فرود بوده است و رقم خورده است.





آن کاوش‌های ذوقی و فله‌ای کلان‌مقیاس و کم‌پرسش سده نوزده کجا و کاوش‌های با دقت و وسواس و زمان‌بر میلی‌متر در میلی‌متر باستان‌شناسان سده بیست و یکم (م) کجا! آن باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی توصیفی مشرب داده محور "بوده" شناس کجا و این باستان‌شناسی‌های روند گرای " یافت باور" (پوزیتویسمی) و بافت باور" (کانتسکت گرا) و ساختارگرا و مارکسیسمی و پسا ساختارگرا و انتقادی و تفسیری و تاویلی مشربان دنیای سیال و شناور و لغزنده و پرلغزش گاه به اصطلاح پسامدرن کجا! در میان سپهرهای شناختی ما علم، علی‌الخصوص علم در مفهوم و معنای مدرنش و در تعریف و مدرن و فهم مدرن ما از علم از همه سرکش‌تر و بی‌قرارتر و یله و بی‌مهم‌تر ره سپرده است و سپهرهای دیگر شناختی مارا تسخیر کرده است و بر دیگر سپهرتجربه‌های زیسته ما سروری می‌کند.

دانش باستان‌شناسی نیز همچنان شتابان و بی‌قرار ره می‌سپارد و دست و دامنش پراز کشف منابع و ماده‌های نوبه نو شناخت است. کشف و دستیابی به منابع و ماده‌های شناخت هم تنور کنجکاو‌های شناختی ما را داغ و شعله بیز ترکرده‌اند هم ذهن و فکر و عقل و هوش و آگاهی و فهم ما را بسوی در انداختن طرح مسئله‌های ریز و درشت جدید و غربالگری‌های جدید و سنجشگری‌های جدید و خانه تکانی‌های علمی و فکری جدید، رانده و کشانده‌اند. اتفاقاً دانش باستان‌شناسی در ذیل فلسفه علم و شناخت‌شناسی به معنی ااعم و فلسفه و شناخت‌شناسی دانش باستان‌شناسی به معنی الاخص و باستان‌شناسی‌های نظری، بی‌وقفه و پیوسته و پیگیر خود را بازخوانی و بازتعریف کرده است و همچنان در این مسیرگام و کام بر می‌گیرد. نکته آخر آنکه هر گذشته‌ای در روشنگاه اکنون مورد پرسش قرار گرفته است و در افق نگاه و چشم انداز اکنون و با مدد جستن و کشف و فراخواندن میراث و آثار بجای مانده از گذشته به اکنون از خود، پرسیده‌ایم و خواسته‌ایم؛ بدانیم و بشناسیم و بفهمیم از کجا آغاز کرده‌ایم که به اکنون، به موقعیت اکنون خود چونان انسان، چونان هستنده و باشنده‌ای تاریخی و تاریخمند با جغرافیای تاریخی خویش رسیده‌ایم؟ ماده‌ها به تنهایی چیزی بما نمی‌گویند. الکن هستند. در روشنگاه پرسش‌های باستان‌شناسانه ما خاموش به سخن می‌آیند. باری درپاسخ به دو سؤال هوشمندانه پایانی‌تان نکته‌های ظریف بسیار برای گفتن است که مجال پاسخ گفتن‌شان به تفصیل در اینجا و اینک نیست.

- کلام گیرا و شیوای شما گذر زمان را خنثی می‌کند. بسیار سخن‌ها باقی‌ست، و این مباحث را در محفل دیگری ادامه خواهیم داد، استاد ملاصالحی جان، در نهایت مایل هستیم بدانیم توصیه شما برای باستان‌شناسان جوان چیست.

ما عمر جاویدان نداریم. نیامده‌ایم که تا ابد و برای همیشه در جهان بمانیم. عمر کوتاه است و فرصت را می‌باید غنیمت شمرد. مجال بازی‌گوشی و به لهو و لعب و بیهوده عمر را به‌سرکردن نیست. البته می‌توان این‌چنین و اینگونه هم زندگی کرد که پایانش حسرت است و ملال‌انگیز. اتفاقاً یک درس بزرگ و بیداری و هشیاری اخلاقی که دانش باستان‌شناسی به ما می‌دهد این است که هریک از ما از خود بپرسیم ما خود وقتی چشم از جهان فرو می‌بندیم چه میراثی از خود برای انسان‌ها و نسل‌هایی که از پی ما خواهند آمد خواهیم نهاد. کوتاه سخن آنکه فرصت نیست که عمر گران خود را به پای هرچیز کم‌بها و فرآورده‌های بنجل و نامرغوب ذهن‌ها و فکرها و عقل‌ها و فهم‌ها و وهم‌های بیمار و آشوبناک و هرزه و هرجایی؛ تلف و هزینه کنیم.

چونان زنبور عسل به پرواز درآییم و به تعبیر قرآن روی شکوفه‌ها و گل‌های خوش‌رنگ و خوش‌عطر و طعم بنشینیم و گرده برگیریم و شیر به برکشیم و عسل ناب شفابخش و شیرین در کام خویش و عالمی بریزیم.

حکمت‌اله ملاصالحی، ۱۴۰۳/۳/۳ هجری خورشیدی

